



طنز و انتقاد در داستانهای حیوانات

حسن جوادی

هزلها گویند در افسانه‌ها
گنج می‌جویند در ویرانه‌ها
مولوی

افسانه یا *Fable* معمولاً قصه‌ی تمثیلی کوتاهی است متضمن نکته‌های اخلاقی که در آن حیوانات و گاهی جمادات چون انسان رفتار می‌کنند و حرف می‌زنند. اغلب نتیجه‌ی اخلاقی این نسوع افسانه‌ها به صورت ضرب‌المثل بیان می‌گردد، و حتی در بعضی از موارد بنظر می‌رسد که خود افسانه برای توجیه آن ضرب‌المثل ساخته شده است. البته نوع اخیر عمومیتی ندارد و شاید اول افسانه بوجود آمده و سپس نتیجه‌ای اخلاقی بر آن مرتبط شده باشد. مسلماً افسانه‌ی حیوانات ریشه‌ی فولکلوری دارد که در آن حرف‌زدن و رفتار حیوانات بصورتی انسانی رایج است؛ مثلاً قهرمانان داستانهای عامیانه و حیوانات خوب بمقصدشان رهبری می‌کنند، دوشیزگان معصوم برای اینکه گرفتار پست‌فطرتان نشوند تبدیل به کیوتر یا قوس می‌شوند، و یا روباه سرخوس و یا حیوانات دیگر را کلاه می‌گذارد. فابل یا افسانه‌ی حیوانات، از این نوع داستانهاست که بخطر پند دادن و عبرت گرفتن بوجود آمده، و مسلماً مثل دیگر انواع ادبیات آموزنده ساخته و پرداخته‌ی اجتماعات فهمیده و اولیه‌ی شهرها می‌باشد.

انسان اولیه خود را از بسیاری از جهات جزئی از عالم حیوانات حساب می‌کرد؛ او بعنوان یک شکارچی قدرت و مهارت خود را علیه سرعت و حيله‌گری حیوانات بکار می‌برد. فقط

در مراحل بعدی تمدن بود که انسان خود را متفاوت از حیوانات می‌یافت، و بخاطر انتقاد از وضع اجتماعی یا بیان نکته‌ای اخلاقی آنرا در دهان حیوانات داستانی می‌گذاشت در حالیکه روی کلاشش با هموعان خود بود.

افسانه حتماً لازم نیست در باره حیوانات باشد، ولی افسانه حیوانات وسیله جالبی است برای نویسنده‌ای که قصد انتقاد و طنز دارد. نویسنده اولاً توصیفی کاریکاتور مانند از رفتار انسانها می‌کند و آنرا تا حد اعمال حیوانات پایین می‌آورد و انگیزه‌های غیر انسانی را که در ورای اینهمه تظاهر و تفاخر انسانها وجود دارد بر ملا می‌سازد. در ثانی، افسانه حیوانات وسیله خوبیست برای گفتن مطالب زیادی که نمی‌توان در باره اشخاص با اسم و رسم عیناً گفت.

طنز نویسان بزرگ نه تنها مردم و روسی را که ناپسند می‌داشتند انتقاد می‌کنند، بلکه دنیایی خیالی و افسانه‌ای بوجود می‌آورند که در آن دنیای واقعی بطرز عجیبی قلب یا سسخره شده است. این کار به روش‌های مختلفی اجرا می‌شود: مثلاً لوسین^۲ نویسنده یونانی قرن دوم میلادی در کتاب طنز خویش به نام قادیخ واقعی^۳ دنیای کاسلی را وصف می‌کند که در شکم یک بالین یا نهنگ واقع شده است. مسافرت‌های گالیود اثر سوئیفت^۴ نیز از این قبیل آثار می‌باشد. در یکی از بخش‌های مسافرت‌های گالیود سرزمینی وجود دارد که اسبهای بسیار باهوش بر آن حکم میرانند، و با خصایل حمیده و خدایی خود به دیده تحقیر به حیواناتی که انسان نام دارند نگاه می‌کنند. دنیای افسانه حیوانات نیز تاحدی چنین وضعیتی دارد و نویسنده می‌تواند با آزادی خیال شخصیت‌های آنرا و ادار بهر کاری که می‌خواهد بکند. مشهورترین افسانه حیوانات در ادبیات جدید انگلیسی (و می‌توان گفت اروپایی) مزدهه حیوانات نوشته جرج اورول^۵ می‌باشد، که انتقاد جالبی است از دیکتاتوری زمان استالین^۶، و صحنه داستان در سرزمین‌های خیالی که حیوانات آنرا از دست صاحبش در آورده‌اند اتفاق می‌افتد.

لحن افسانه حیوانات اغلب پندآمیز است، ولی گاهی نویسنده بصورت مضحکی لحن جدی اثر مشهوری را تقلید می‌کند. این روش طنز که در انگلیسی Parody خوانده می‌شود تنها به افسانه حیوانات محدود نمی‌شود، و نویسنده مثلاً با تقلید مضحک لحن موقر و دنیای با ابهت هودر و ویرزیل می‌خواهد یک نوع خشونت و ابتدال به دنیای معاصر بدهد. اگر تقلید از لحن حماسی اثری باشد این را در انگلیسی Mock heroic (حماسه مضحک) می‌خوانند. در اینکار نه تنها «روزگاران خوب گذشته» در برابر ناپسانمانیهای امروز قرار می‌گیرند، بلکه شیوه استادان قدیم و ارزش‌ها و اعتقادات آنها هم از نیش زبان طنزنویس بدور نمی‌مانند. دو شاعر بزرگ انگلیسی الکساندر پوپ^۷ و جان درایدن^۸ آثار جالبی به این سبک بوجود آوردند. پوپ با لحن حماسی شرح می‌دهد که چگونه عاشقی نسبت بموی معشوقه هتک حرمت می‌کند و اندکی از آنرا می‌برد و جنگی بزرگ و افتضاحی عظیم بر سر این واقعه جزئی بین دو خانواده اشرافی

۱- طنز در این مقاله به معنی Satire انگلیسی بکار رفته است.

۲- Lucian ۳- True History ۴- Jonathon Swift, Gulliveris Travels.
 ۵- George Orwell, Animal Farm.
 ۶- جرج اورول - نگاه کنید به دایرةالمعارف پروتانیکا.
 ۷- Alexander Pope ۸- John Dryden

انگلیسی بر پا می‌شود. درایدن در ابسالوم و آکی توفل^۹ بسبکی که یادآور داستانهای حاد داود و پسرش در تورات است دسیسه‌های درباری علیه چارلز دوم را بباد انتقاد می‌گیرد ادبیات فارسی مثال چشمگیری از «حماسه مضحک» داریم و آن هوش و گربه عبید زاکانی است انتقاد ظریف برنده خود را بسبک شاهنامه فردوسی سروده است.

منشاء اولین افسانه‌های حیوانات، مثل سایر ادبیات پندآمیز، از شرق بوده، و این افسانه‌ها بیش از یک هزار سال پیشتر از زمان ازب در مصر قدیم و هند چین افسانه‌هایی داشته است. مجموعه پنجانترا^{۱۰} (یا پنج موقعیت برای دانا شدن) گویا در قرن پنجم میلاد و بقلم ویشنو ساراما^{۱۱} تحریر یافته است، که برخلاف بیدپای و یا نتمان، شخصیتی تاریخی و آنرا برای تعلیم شاهزاده‌ای جوان نگاشته است. این مجموعه که احتمالاً داستانهای قدیمی را نیز در خود دارد بعدها به نام پیل پای Pilpay یا صاحب علم، و آنگاه بنام کلپله و دهنه معر گشت و توسط ابن سنیق از ترجمه پهلوی آن به عربی نوشته شد. از ترجمه‌های فارسی کلپله و یکی بقلم نصرالله منشی و دیگری بقلم حسین واعظ کاشفی شهرت زیادی یافت. ترجمه اخیر انواد سیهلی در ۱۶۴۲ به فرانسه منتشر شد^{۱۲}، و طیب و سیاح فرانسوی فرانسوا برنیه^{۱۳} لافونتین را بدان جلب کرد. بعضی از این افسانه‌ها قبلاً بطرق مختلف به اروپا رسیده بود لافونتین نه تنها این نوع افسانه‌ها را بنظم در آورد، بلکه با استفاده از ترجمه انواد سیهلی همچنین گلستان که همان اوان در فرانسه نشر یافته بود، مقداری دیگر از قصه‌های شرقی جزو شش مجموعه افسانه‌های خود نمود.

لافونتین معتقد است که افسانسه (فابل) از دو قسمت تشکیل می‌شود: آموزش پندرز که مقصود نهایی است و داستان که وسیله‌ایست برای این منظور، ولی هیچ یک از این نباید فدای دیگری بشود. او می‌گوید که جنبه اخلاقی روح افسانه است و داستان بدن ولی ناگفته نماند که خود او گاهی مطابق این قاعده عمل نمی‌کند و بعضاً افسانه‌های او نتایج اخلاقی ندارند. افسانه‌های یونان و روم نیز همان نتیجه اخلاقی را داشتند، گرچه اغلب به مراتب ساده‌تر از نظایر شرقی خود بودند. فلدروس^{۱۴} افسانه سرای روسی، می‌گوید: «آنچه یک داستان می‌خواهند اصلاح کردن معایب انسان است.»

یونانیان ازب^{۱۵} برده‌ای از اهالی تراکیه یا فریژیّه^{۱۶} را مخترع افسانه می‌دانند که قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته است. احتمال دارد که بسیاری از افسانه‌های ازب قبلاً به مختلف از شرق به یونان آمده باشد و او آنها را جمع‌آوری کرده است. متن ۳۵۸ افسانه ازب از تغییراتی چند توسط نویسندگان مختلف بما رسیده است. افسانه‌های ازب بخاطر ایجاز و در شرح و توصیف، و داشتن زبانی ساده و بی‌تکلف قابل توجهند. اساس داستان مهم‌ترین قسم آنرا تشکیل می‌دهد و هرگز بطور کامل تحت‌الشعاع نتیجه اخلاقی افسانه قرار نمی‌گیرد. در

The Rape of the Lock. ۲- Absalom and Achitophel.
 Vishnu Sarma, Pan chatantra.
 Le Livre des Lumières ou la conduite des rois, composé par le sage Pilpay Indien, traduit en français par David sahid d' Ispahan, ville capitale de Perse. Fran,cais Bernier ۶- Phaedrus ۷- Aesop ۸- Traeia, Phrygea

حالت طنز برنده و بی پروای اغلب آنها یکی از خصوصیات بارز آثار ازب بشمار می رود، و بخاطر همین جسارت زیاد بود که می گویند او رادر دلفی بقتل رسانیدند.

اغلب افسانه های ازب را دوسمانک اسلامی به لقمان منسوب کرده اند، که بگفته قرآن (سوره ۳۱، آیه ۱۱) خدایتعالی «او را حکمت داد». ابن خلکان وطبری لقمان را امیر یکی از قبایل عرب پیش از اسلام می شمارند، و عده ای دیگر از تاریخ نویسان او را غلام سردی از بنی اسرائیل می دانند. بهرحال مجموعه چهل و یک افسانه از آثار ازب در قرن سیزدهم توسط دانشمندی نستعلقی بنام پارصوبلا از یونانی به سریانی ترجمه شده سپس در متن عربی به نام لقمان شهرت یافته. این افسانه ها یا از طریق ترجمه سزبور و یا قبل از آن بطریق مختلف، مثلاً داشتن مأخذ مشترک هندی، بین مسلمانان نشر شده است.

از افسانه های ازب سه ترجمه لاتین شده است که از آن میان ترجمه و تقابلی که فئدروس کرده از همه جالب تر و بهتر است. او که برده ای از اهالی مقدونیه بود مهارت زیادی در نظم شعر داشت و اولین نویسنده روسی بود که توجه خود را معطوف این نوع ادبی ساخت. اغلب افسانه های اوطنزی تلخ و انتقادی برنده از اوضاع اجتماعی دارند. گرچه فئدروس جانب احتیاط را نگاه می داشت و نظریات خویش را در لباس افسانه حیوانات بیان می کرد، با این وجود وزیر امپراتور تیریبوس^۲ به نام سجانوس^۳ از ایذا و آزار او فرو گذاری نمی کرد.

برخلاف اکثر نویسندگان روسی که برای طبقه تحصیل کرده می نوشتند، طرف خطاب فئدروس مردم عادی بودند و به این جهت مجموعه افسانه های او پرفروش ترین کتابها بشمار می رفت. ولی البته ادبای معاصرش وقتی به او نمی نهادند و همیشه همین طور بوده است. اغلب ادبا و مستقدین قدر نویسندگانی را که با مردم معمولی آشنایی دارند و درد آنها را درک می کنند نمی دانند. بعضی از افسانه های فئدروس بمرورهای مختلف وارد ادبیات فارسی شده اند و بعضی بعنوان لقمان شهرت یافته اند. مثلاً داستان گوزنی که شاخهایش را در آب دید و بزیبایی آنها غره گشت، ولی هنگام فرار از دست صیاد همان شاخها بدرختان گیر کردند و باعث سرگش شدند، یکی از آنهاست. یا داستان دیوجانس و چراغش (ازب و چراغش)^۴ همانست که مولانا بطرز زیبایی در دیوان شمس تبریزی آورده است:

دی شیخ با چراغ همی گشت، گرد شهر کز دیو و دد ملولیم و انسانم آرزوست
گفتند: «یافت می نشود جسته ایم ما» گفت: «آنچه یافت می نشود آتم آرزوست»

فئدروس با وجود زیبایی سبک و قدرت نبوغی که داشت در اروپا تا قرن شانزدهم متلدینی نیافت، در حالیکه خود افسانه های ازب بین قرن دوازده تا پانزده رواج بیحدی پیدا کردند و وعاظ برای ایضاح مطالب آنها را ذکر می کردند و در مدارس بعنوان مثالهای اخلاقی از آنها استفاده می شد. در ضمن داستانهای شرقی بسیار (اغلب از منابع هندی) توسط بازرگانان و زائران و بطور کلی از منابع شفاهی و عربی و فارسی به اروپا رسیدند. داستانهای دیگر از منابع

۱- Barcoema ۲- Tiberius ۳- Sejanus

۴- کلیات شمس، چاپ فروزانفر و ج اول، ص ۲۵۵ اصل این داستان در زندگی فیلسوفان نوشته Digenes Laertius آمده است. رجوع کنید به:

R. Nicholson, Selected Poems from the Divān Shamsi Tahriz, Cambridge, 1952, P. 245.

هند و اروپایی و افسانه های ملل آلمانی نژاد درباره روباه، خرس و گرگ نیز رواج یافت. در ضمن داستانهای حیوانات تکامل بیشتری یافته بصورت «حماسه های طنز آمیزی» درباره حیوانات در آمد و یکی از وسایل انتقاد سیاسی و اجتماعی در قرون وسطی شد. سیستم های سیاسی در قرون وسطی توأم با بیعدالتی و زورگویی و حکومت مطلقه بود. اکثریت مردم را دهقانان تشکیل می دادند که فوق العاده فقیر بودند. نارضایی های اجتماعی بصورت شورش دهقانان و یا پدید آمدن بدعتی تازه و مذهبی نو آشکار می گشت. کسی چساره مشخصی برای بهبود بخشیدن سیستم های سیاسی و اقتصادی نبود، انیسم نداشته، و اصلاً اکثر مردم فکر می کردند که سیستم بهتر، کاری تر و منصفانه تری را نمی توان بوجود آورد. بدین جهت عجیب نبود اگر نارضایی های اجتماعی بصورت شکایت از کلیسا بیان شود. چون بطور آشکار آنچه کلیسا می کرد با آنچه دین گفته بود میانیت داشت. انتقاد سیاسی، آگاهانه یا غیر آگاهانه اغلب بصورت هجو روحانیون و یا انتقاد توأم با طنز از آنها بیان می شد.

یکی از اولین آثار انتقادی اروپایی در قرون وسطی مجموعه بیست و شش شعر فرانسوی است بنام داستان روباه^۱ از قرون دوازدهم و سیزدهم که شخصیت های آن حیواناتی چون روباه، گرگ، شیر، خرس، بزه و گریه هستند. گرگ که این گرین^۲ نام دارد هم ابله است و هم طماع و تصویر گویایی است از راهبان آن روزگار. تمام حیوانات قربانی حمله گری و مکاری روباه هستند، که خصوصیات او باتمام این احوال با محبت بیشتری توصیف شده است. در این مجموعه که بعضی از داستانهای آن مأخوذ از ازب، فئدروس، افسانه های آلمانی و هندی و غیره می باشد، حیوانات از حالت تجربیدی بیرون آمده و هر یک صاحب خصوصیتی می شوند که آنهسا را از یکدیگر متمایز می سازند. در آغاز داستانهای روباه جنبه انتقادی و طنزی نداشته، ولی بعداً در آثاری چون به خدمت نشستی^۳ «رواه تازه»^۴ و غیره جنبه های انتقادی اجتماعی مطرح می شود. این نوع «حماسه های حیوانات» مدتی رواج داشت و بیش از پیش جنبه اخلاقی پیدا کرد و آخرین آنها به زبان آلمانی به نام Reinike de Vos در ۱۶۸۶ و نگاشته شد، و از این پس از میان رفتند. ولی افسانه های ازب محبوبیت خود را از دست ندادند، و یکی از بهترین تقلید از آنها توسط رابرت هنریسون (۱۸۳۰ - ۱۹۰۶) در اسکاتلند انجام گرفت.^۵ هنریسون در اشعار خویش با نودوستی و محبت از دهقانان مورد اجتناب حمایت می کند و با استفاده از افسانه های ازب و یا داستانهای روباه با قوه خیال و خوش ذوقی و شوخیهای بی شائبه خود تصویر زنده ای از روستاییان اسکاتلند بدست می دهد، در ضمن در آخر داستان هم نتیجه اخلاقی و آراء خاص خود را فراموش نمی کند. در داستانهای او عوام اناس فقیر و دهقانان گوسفندانی هستند که لردها، قاچیان و کشیشان اسکاتلند جمع شده اند تا پشم آنها را بچینه، شیرشان را بدوشند و هرگونه استفاده از آنها بکنند. هنریسون اغلب بصورت تمثیلی به وقایع افتتاح آورسیاسی عصر خود اشاره می کند و از این نظر در بین نویسندگان معاصر خود بی نظیر است. چون اغلب آنها متکی و وابسته به دربارهای مختلف (انگلستان یا اسکاتلند) بودند و نمی خواستند با انتقادات صریح معذومین خویش را برنجاند.

۱- Roman de Renart ۲- Couronnement de Renart ۳- Isengrin

۴- Renart le Nouveau

۵- Robert Henryson, The Moral Fables of Aesop the Phrygian.

افسانه‌های قرون وسطی سایه الهام نویسندگان اروپایی دوره‌های بعد شدند، و از میان آنها از همه مهم‌تر ژان دلافونتن^۱ (۹۵ - ۱۶۳۱) می‌باشد، که قبلاً نیز بحثی از او به میان آمد. لافونتن که افسانه‌های خود را بین ۱۶۶۸ و ۱۶۹۴ انتشار داد، آثار خود را بعنوان «یک کمدی» وصف می‌کند که «صد پرده مختلف دارد و صحنه وقوع آن دنیاست». او مانند مولیر طبایع و خصوصیات مردم را بخوبی می‌شناخت و مانند او از حس طنز و انتقاد بی‌ظنیری برخوردار بود. بقول بالزاک: «برای اینکه کسی کمدی نویسن بزرگی چون مولیر شود، باید فیلسوف بزرگی نیز باشد». لافونتن نیز فلسفه عمیقی در افسانه‌های ساده خویش بیان می‌کند. نتیجه‌های اخلاقی که در افسانه‌های او نهفته‌اند پندهای حکیمانه سعدی از روی واقع‌بینی، و با نکته‌سنجی و خوش ذوقی خاصی بیان شده است و ناظر بر حقایق زندگی روزمره می‌باشد. بعضی از نظریات اجتماعی لافونتن طوری مشرقی بود که جز در لباس قصه نمی‌شد آنها را بیان داشت، و بی‌جهت نبود که لویی چهاردهم با انتخاب اویفرهنگستان فرانسه مخالفت می‌ورزید. گرچه پس از لافونتن نویسندگان زیادی از او پیروی کرده‌اند ولی او هنوز بعنوان بزرگترین افسانه‌نویس اروپا شهرت خود را از دست نداده است.

از افسانه‌نویسانی که بعد از لافونتن در قرن هجدهم کسب معروفیت کردند در فرانسه می‌توان فلوریان^۲ در انگلستان جان‌گی^۳ و در آلمان لسینگ^۴ را نام برد اما در دو قرن گذشته بیشتر از کشورهای اروپای باختری در روسیه افسانه‌نویسی رواج داشته است. در اینجا به ذکر دو نویسنده روسی قناعت کنیم که آثار ارزنده‌ای در این زمینه از خود بجای گذاشته‌اند. ایوان آندریویچ کریلیف^۵ در آغاز تحت تأثیر لافونتن شروع بسردن حکایات منظوم کرد و بعداً اصالت زیادی از خود نشان داد. کریلیف با وجود محافظه‌کاری زیادی که داشت زندگی عصر و محیط خود و مخصوصاً معایب چشم‌گیر مردان مقتدر آن دوران را بجانوران نسبت داده و افسانه‌های بی‌ظنیری بر از طنز و انتقاد آفریده است. بعد از اوسالتیکوف شچدرین^۶ که از نویسندگان بزرگ روسیه بود، در بعضی از آثار خود از افسانه برای ابراز نظریات خویش استفاده کرد. شچدرین آگاهی عمیقی از تمام مفاسد اجتماع متظاهر و فاسد روسیه آن روزگار داشت و با نکته‌سنجی خاص خویش مطالب ساده و در عین حال گویایی را بعنوان داستانهای خود برسی‌گزید و با استهزا و سخریه بیان می‌کرد. بگفته منتقد بزرگ روس، چریشفسکی: «هیچ کسی نواقص اجتماعی ما را به این تلخی و جراحات جامعه ما را به این بی‌رحمی در برابر چشم ما وانمود نکرده است». در مجموعه حکایات (۳ - ۱۸۸۰)، که بیشتر از داستانهای حیوانات یاری جسته است، شچدرین تنها اجتماع روسیه را مورد بررسی قرار نمی‌دهد، بلکه دایره وسیعتری را می‌گزیند و عناصر مشترک

۱- Jean de la Fontain, *Fables choisies mises en vers.*
 ۲- Jean Pierre Florian (1753-94) ۳- John Gay (1685-1732)
 ۴- Gotthard Lessing (1729-81) ۵- Ivan Andreyevich Krylov (1769-1844)
 ۶- Saltykov Schedrin (1826-1889) در مورد این دو نویسنده دوس رجوع شود به تاریخ ادبیات روسی تا پایان دوره پیش از انقلاب تألیف مرحوم سعید نفیسی، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴، ص ۵۸-۵۵، ۲۲۱-۲۱۲.
 ۷- ایضاً - نفیسی - ص ۲۲۱. اخیراً ترجمه خوبی از مجموعه داستانهای شچدرین به ترجمه باقر مؤمنی بنام قصه برای بزرگسالان توسط انتشارات صدای معاصر منتشر شده است.

و عمومی زندگی سلسله دیگر در زمانهای مختلف را در افسانه‌های خود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

شاید بی‌مناسبت نباشد که این بحث کلی را در باره این نوع افسانه‌های اروپایی بس نمونه‌ای از دوره معاصر بیابان ببریم. هزده حیوانات، که قبلاً ذکر کردیم از آن شد، اثر برجسته‌ایست از این نوع در ادبیات معاصر انگلیس. حیوانات که از دست اربابشان به تنگ آمده‌اند طغیان می‌کنند و اداره امور مزرعه را بدست خود می‌گیرند، ولی تحت رهبری خوگها، که بنازگی به مزرعه مسلط شده‌اند، روزگار بدتری پیدا می‌کنند. شعار خوگها اینست: «تمام حیوانات برابرند، ولی بعضی‌ها بیشتر از دیگران برابرند»، اول یکی از بزرگترین طنزنویسان انگلیس بود که بازورگویی بهرحوی که باشد مخالفت میورزید و اثر ارزنده خود را بخاطر این اعتقاد نگاشته است. با این مقدمات در باره طنز و انتقاد در داستانهای حیوانات در ادبیات اروپایی، اکنون باید بپردازیم به همین موضوع در ادبیات فارسی. البته مسلم است که در این مقاله نمی‌توان بشمار آثار شعرا و نویسندگان ایرانی اشاره کرد و طبعاً هدف ما در اینجا یک بحث کلی خواهد بود با مثالهایی از نویسندگان بزرگ ایران.

وقتی که به ادبیات افسانه‌های حیوانات در زبان فارسی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در وهله اول تعدادی آثار مشهور مانند کلیله و دمنه، موزبان نامه، سندبادنامه، طوطی‌نامه، جواهر الاسما و غیره وجود دارد و همه آنها در چهارچوب یک داستان اصلی مقداری از افسانه‌های حیوانات را نقل می‌کنند. مثلاً، در سندبادنامه در طالع پسر پادشاه هند چنین مقرر است که او باید هفت روز حرف نزنند. از سوی دیگر کنیزک پادشاه که از فریفتن شاهزاده و اسکان وصل او ناامید شده، او را بهتک ناموس متهم کرده است. وزیر پادشاه قصه‌های متعددی نقل می‌کنند تا اثر مکر کنیزک را خنثی سازند و شاهزاده را از سرگ نجات دهند. بختیار نامه، که از مجموعه‌های کهن ایرانی است، عیناً طرحی شبیه این دارد، ولی از زبان حیوانات قصه‌ای گفته نمی‌شود. طرحی دیگر از همین چهارچوب داستانی در طوطی‌نامه ضیاءالدین نخشبی آمده که در قرن ۱۴ میلادی تحریر یافته است. این خود از نسخه‌های قدیمی تر به فارسی مأخوذ است که آن نیز بنوبه خود از اثری بزبان سانسکریت بنام هفتاد قصه یك طوطی Suka Saptati تدوین یافته است.

اکثریت افسانه‌های حیوانات در این مجموعه‌ها توجیه‌کننده نکات اخلاقی است، گرچه تعداد نسبتاً کمی از آنها از مفاسد اجتماعی یا لعنی طنزآمیز انتقاد هم می‌کنند. در بعضی از موارد انتقاد اجتماعی در خود افسانه مستتر است. برای مثال داستان شیر و روباه و گرگ را می‌توان ذکر کرد که بشکار می‌روند و خوری و خرگوشی و آهو می‌شکار می‌کنند. شیر از گرگ می‌خواهد تا آنها را تقسیم کند. گرگ می‌گوید: «خر به شیر، خرگوش به روباه و آهو به من می‌رسد». شیر خشمناک می‌گردد و سر گرگ را از بدن جدا می‌سازد و آنگاه به روباه دستور می‌دهد که طعمه‌ها را تقسیم کند. روباه می‌گوید: «قربان اینکه ابرویست واضح و ساده. خر را صبح و آهو را شب میل می‌فرمائید و خرگوش هم برای وسط روزتان میماند.» شیر می‌پرسد: «این ادب را از کی

۱- در مورد تصویرهای مختلف سندبادنامه رجوع کنید به:

The Book of Sindbad, translated by W. A. Clouston, privately printed 1884.

آموختی؟» رویاه می گوید: «از سر جدا شده گرگ»^۱.

در رفتاری که دابشلیم پادشاه هند نسبت به نویسندگان داستانهای کلیله و دمنه یعنی بید پای می کند نیز انتقادی مستتر است. مشهور است که پیل پای یا بید پای حکیم از ظلم و جور دابشلیم انتقاد می کند و در نتیجه به زندان می افتد. ولی بالاخره پادشاه او را بیرون می آورد و وزیر خود می سازد و از او می خواهد که مجموعه ای از افسانه های اخلاقی تدوین کند. ولی البته می دانیم که در اصل مجموعه افسانه های بید پای مأخوذه از دو کتاب پنجاکنترا و هیتوپادسا^۲ می باشد. به گفته نصرالله منشی: «این کتاب کلیله و دمنه فراهم آورده علماء و براهمه هند است در انواع مواضع و ابواب حکم و امثال». او علت آوردن نکته های اخلاقی را در لباس افسانه چنین بیان می کند: «اول آنکه در سخن مجال تصرف یافتند تا در هر باب که افتتاح کرده آید به نهایت اشباع برسانند، و دیگر آنکه پند و حکمت و لهو و هزل بهم پیوست تا حکما برای استفاده آن را مطالعت کنند و نادانان برای افسانه خوانند»^۳.

در اینجا بی مناسبت نیست مثال دیگری از یک داستان کوتاه کلیله و دمنه نقل شود، که انتقادی است از کسانی که از محاسن خود لاف می زنند و در واقع هنری ندارند: «آورده اند که رویاهی در بیشه ای رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و هرگاه که باد به جستی شاخ درخت بر طبل رسیدی، آوازی سهمناک بگوش رویاه آمدی. چون رویاه ضحاکست جبهه بدید و مهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست فراخور آواز باشد، می کوشید تا آن را بدرید انحق چربوی بیشتر نیافت. مرکب زیان در جلولان کشید و گفت: بدانستم که هر کجا جبهه ضحاکتر و آواز هایل تر منفعت آن کمتر»^۴.

در ادبیات فارسی عده شعرائی که از اینگونه افسانه های حیوانات استفاده کرده اند خیلی زیاد است. در اینجا فقط بدکر عده ای از شاعران ایرانی می پردازیم که ضمن استفاده از اینگونه افسانه ها خواسته اند با طنز و انتقاد تصویری از مفاسد زمان خود بدست دهند و خوانندگان خود را متوجه مفاسد اجتماعی سازند.

اگر از شعرائی خراسانی شروع کنیم، رودکی اولین شاعری است که کلیله و دمنه را بنظم در آورده است، ولی متأسفانه از کتاب او جز ابیات منفردی در فرهنگها و کتب دیگر باقی نمانده و تمام کتاب از میان رفته است. شاعرانی چون منوچهری و فرخی با وجود عشق به طبیعت و اشارات متعدد به پرندگان و حیوانات، از افسانه هایی که مورد بحث ما هستند در نیاورده اند. فردوسی نیز با وجود علاقه سندی خویش به حیوانات و اینکه آزار سوزی را نیز روا نمی دارد داستانهایی از این قبیل نسوده است.^۵

ناصر خسرو بیش از سایر همعصران خود افسانه های حیوانات را بنظم آورده است. مشهورترین این قبیل اشعار او قطعه مشهور غناب است. به مطلع:

- ۱- این داستان را مولوی در دفتر اول مثنوی به نظم کرده است. Hitopadeça - ۲
- ۳- کلیله و دمنه، انشای ابوالعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، ۱۳۴۵، ص ۳۸-۳۹ ۴- ایضاً - ص، ۷۱-۷۰
- ۵- داستان کرم هفتواد را در شاهنامه می توان جزو افسانه های حیوانات دانست ولی از نوع افسانه هایی که مورد نظر ما است، نیست.

روزی ز سر سنگ عقابی بهوا خاست

بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست

و مصرع «گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست» از امثال سائره شده است. از تشبیهات مورد علاقه ناصر خسرو مانند کردن مردم بیدین و غیر اخلاقی به خرسی باشد، که بکرات و مرات در اشعار خود تکرار می کند. او وضع اجتماعی عصر خود را در یکی از اشعارش چنین وصف می کند: گرگ آمد است گرسنه و دشت پر بره افتاده در رسته، رسته رفته به شبچره گرگ از رسته خوران و رسته در گیاچران هر یک به حرص خویش پر کند دره^۶ در این قبیل اشعار حیوانات حرفی نمی زنند و مانند انسانها رفتار نمی کنند، بلکه ناصر خسرو با همانند کردن اعمال آنها بکارهایی که همعصرانش می کنند از آنها انتقاد می نماید. در شعر زیر نیز افسانه ای وجود ندارد، و او کسانی را که معتقد به مفاسد جسمانی بودند مسرود استهزاء قرار می دهد:

سردکی را بدشت گرگ درید زو پخسوردند کرکس و زاغان
آن یکی دید درین چساهی و آن دگسر رفت بسر سر ویسران
این چنین کسی به حشر زنده شود؟ نیز بر ریش سردم ندادن^۷

بهمین ترتیب در یک رباعی منسوب به خیام حیوانات شخصیت های داستانی نیستند، ولی بخاطر انتقاد از طرز فکر و رفتار معاصرین خویش خیام آنها را شبیه گاو و خسر ساخته است:

گاو بست در آسمان نامش پروین یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشای ای اهل یقین زیر و زیر دو گاو مثنوی خرمین
سنایی در یکی از اشعار معروف خود گاو را جزو بازیگران یک داستان می سازد و گاو بی آنکه متوجه باشد عدم واقعیت گفته های پیرزن را آشکار می سازد:

داشت زالی برومهای تکاو بهستی نسام دختری و دو گاو
نو عروسی چو سرو سر بالان گشت روزی ز چشم بد نالان
گشت بدرش چو ماه نو باریک شد جهسان پیش پیرزن تاریک
دلش آتش گرفت و سوخت جگر که نیازی چو نداشت دگسر
از قضا گاو زالک از پی خسورد پسوز روزی بدیگش انسد کرد
مانند چون پای مژده اندر ریگ آن سر سرده ریگش اندر دیگ
گاو مانند دیوی از دوزخ سوی آن زال ساخت از سطح
زال پنداشت هست عزرائیل بسانگ برداشت پیش گاو نبیل
کای ملک الموت من نه هستیم سن یکی پیر زال محتسب
گر ترا هستی همی بسایند رو سراو را پیر سرا شایند
بی بلا نازین شمرد او را چسو بسلا دید در سپرد او را

- ۱- دیوان اشعار ناصر خسرو، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹۹ به گفته مجتبی مینوی داستان نظیر این که در نمایشنامه Mirmidon اشیل وجود دارد در ایستوفان در کمدی خود بنام پرندگان بدان اشاره می کند. ایضاً- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۸۹.
- ۲- ایضاً، ص ۳۸۲ این شعر جزو اشعار منسوب به ناصر خسرو می باشد. ۳- ایضاً ص ۵۰۷.

تسا بسدانی که وقت بیچایسج
نظاسی گنجوی در خمسه خود تعدادی از افسانه‌های حیوانات را بنظم در آورده است. شاید جالب‌ترین آنها از لحاظ طنز و انتقاد - «حکایت نوشیروان با وزیر خود» در مخزن الاسرار باشد، که نظاسی با استادی خاصی در قطعه‌ای نسبتاً کوتاه وصف می‌کند:

صیدکنان موکب نوشیروان
سونس خسرو شده دستور و بس
شاه در آن ناحیت صیدسباب
ننگ دو مرغ آمده در یکدیگر
گفت بسدستور چه دم می‌زنند
گفت وزیر ایملک روزگار
این دو نوا نزی بی رامشگری است
دختری این مرغ به آن مرغ داد
کایسن ده ویران بگذاری بما
آن دگرش گفت کزین درگذر
گر ملک اینست نمه بس روزگار

بعد از نظاسی جزو شاعران بزرگ به عطاری رسیم که بیش از دیگران از افسانه حیوانات استفاده کرده است. منطق الطیر را که یکی از زیباترین نمونه‌های شعر روایی صوفیانه است - توان آن را حماسه پرندگان نامید که در جستجوی حقیقت از هفت وادی تصوف می‌گذرند و بحضور سیمرغ میرسند. عطار هریک از سرغان را بشکل یک تیپ یا نماینده یک قشر جامعه معرفی می‌کند. مثلاً باز از ندیمان سلطانت، که اهمیت زیادی بهمنشینی و مصاحبت او می‌دهد و با تفاخر خود را از دیگر سرغان برتر می‌شمارد و از ریاضت و تربیت خود دم می‌زند. خلاصه او نمی‌خواهد موقعیت‌هایی که برایش فراهم آمده است بیخاطر یافتن سیمرغ از دست بدهد:

باز پیش جمع آمد سرفراز
سینه می‌کرد از سپهداری خویش
گفت من از شوق دست شهریار
چشم از آن نگر گرفته‌ام زیر کلاه
در ادب خود را بسی پرورده‌ام
تسا اگر روزی بر شاهم برند
من کجا سیمرغ را بینم بخواب
رزقه از دست شاهم بس بسود

۱- اصل داستان در کلیله و دمنه، ص ۹۵ - ۲۸۹

۲- مخزن الاسرار چاپ مرحوم وحید، تهران ۱۳۱۳، ص ۸۱-۸۰ شاعر و نویسنده قرن هیجده انگلیسی Joseph Addison این داستان را گویا از روی ترجمه فرانسوی ایکه شاردن در سفرنامه خود کرده بود بصورت داستانی منشور در آورده و در مجله Spectator منتشر ساخته است.

۳- منطق الطیر - چاپ کتابفروشی تأیید - اصفهان، ص ۵۹.

سرغابی دائماً در فکر تظہیر سرو بدن خویش است و از واقعیت دین بدور افتاده و بظواهر آن چسبیده است. در ضمن دل‌بستگی او به آب نشانه‌ایست از علائق او بدنیا:

بط بصد پاکسی برون آسد ز آب
گفت در هر دو جهان ندهد خبر
کرده‌ام هر لحظه غسلی بر صواب
همچو من بر آب چون افتد یکی
زاهد مرغان منم بارای پساک
من نیارم در جهان بی آب سود
گرچه در دل عالمی غم داشتم
آب در جوی من است اینجا مدام

.....
آنکه باشد قبسله‌اش آبی تمام
دهدش گفت ای به آبی خوش شده
در میان آب خوش خوابست ببرد

گذشته از داستان اصلی که سرغان شخصیت‌های اصلی آنرا تشکیل می‌دهند، عطار افسانه‌های دیگری در منطق الطیر می‌آورد که در آنها نیز حیوانات نقشی دارند. مثلاً نیک‌سردی به مسجد می‌رود تا تمام شب را در نماز و عبادت سپری سازد. در شب تاریک صدایی می‌آید و مثل اینست که کسی وارد مسجد شده است. مرد فکر می‌کند که شخصی کامل و عارفی بزرگ بقصد عبادت آمده است و بقصد خود نمایی در نمازش اختیاط زیاد می‌کند و تمام آداب لازمه را بجا می‌آورد:

همه شب تا به روزش بود طاعت
دعسا و زاری بسیار کرد او
بجای آورد آداب و سننسن را
چو صبح صادق از مشرق برآمد
گشاد آن مرد چشم آنجا نهفتسه

در مشنوی‌های دیگر عطار چون اسرار نامه و مصیبت‌نامه افسانه‌هایی از حیوانات نقل شده است که بعضی جنبه طنز و انتقاد دارد که مثال‌های زیادی می‌توان ذکر کرد. ولی شاید بهتر باشد بحث در افسانه‌های عطار را با داستان کوتاه «دو رویاه» پایان بریم که در نوع خود افسانه‌ای است کوتاه و جالب:

آن دو رویه چون بهم شدند
خسروی در دشت شد بایوز و باز
ساده می‌پرسد ز ترکای رخنه جو

۱- ایضاً - ص ۵۴.

۲- این شعر را من از حافظه نقل کردم، ولی در این نسخه منطق الطیر نبود، شاید در چاپ‌های دیگر این کتاب باشد.

گفت با راگر بود از عمر بهر
 در دکان پوستین‌دوزان شمس

سولوی در مثنوی از حکایات و افسانه‌های زیادی برای پروراندن گفته‌های خود سود می‌جوید. داستانسرایی و روش خاصی دارد که تا حد زیادی شبیه «جریان سیال ذهن» Stream of Consciousnessness در نویسهای جدید است؛ یعنی داستانی را شروع می‌کند و بعلت تداعی معانی یا علتی دیگر فکرش بموضوعی دیگر می‌رود و تمثیل و یا داستان دیگری را نقل می‌کند و باز بر سر داستان اول برمی‌گردد. فکر او راه طبیعی خود را می‌پیماید و قراردادهای، رسمها، تصنیفات هنری و شعری آنرا محدود نمی‌کنند. در اغلب موارد داستان را یکجا نقل نمی‌کند و چندین بار حاشیه می‌رود و به موضوعات دیگری کشانده می‌شود، با اینهمه روش داستان‌نگویی مولانا گهرا و جانب است. وصف‌های او واقع‌بینانه و ارتباط نزدیکی را با مردم و اجتماعی که در آن می‌زیسته بیان می‌کند. زبان شعر او و اصطلاحات روزمره‌ای که گاهی رنگ محلی نواحی قونیه و دیگر نقاط اطالی را دارد رئالیسم جالبی بشعر او می‌بخشد. مولانا مانند بسیاری از نویسندگان و شعرای قرون وسطی صحنه‌های عشق و ریزی بین زنان و مردان را با بی‌روایی و رئالیسم خاصی نقش می‌کند و در بند «عفت کلامی» نیست که تصنع و نظائر اجتماعات بعدی بوجود آورده است. از اینگونه داستانها می‌توان «حکایت آن زن پلیدکار» را ذکر کرد که شوهر را بر سر درخت امروید بالا برد و خودش در زیر درخت با عاشقش مشغول شد. در جواب اعتراض شوهر گفت: «این خاصیت درخت گلابیست و هر کس بالای آن رود چنین صحنه‌ای را خواهد دید» (دفتر چهارم، ص ۸۹) داستانهای دیگری از این قبیل عبارتند از: «داستان آن کنیزک که با خر خاتون خود شهوت میراند» (دفتر پنجم، ص ۴۴ بعد)، یا «داستان عابد و کنیزک زن او و عاقل گیر کردن زن آندو را» (دفتر پنجم، ص ۵۵ بعد) و در «حکایت مخمخ و لوطی» (دفتر پنجم، ص ۶۴) با لحنی طنزآمیز رابطه بین دو مرد و وصف می‌شود. در اینگونه داستانها اکثراً طنز جانبی وجود دارد و مولانا از رفتار کسانی که گرفتار شهوت و امیال جسمانی هستند انتقاد می‌کند. در ضمن او بشیوه خاص خویش حتی از اینگونه داستانها بطور غیر مترقبه نتیجه‌های اخلاقی می‌گیرد. مثلاً می‌توان نتیجه‌گیری از «حکایت خلیفه صبر و شاه سوصل و کنیزک و پهلوان» (دفتر پنجم، ص ۹۸ بعد) را ذکر کرد که در نوع خود فوق‌العاده جالب است. بعضی از تمثیلات مثنوی با لحنی طنزآمیز از اوضاع نابسامان آن روزگار حکایت می‌کند:

کودکی در پیش تابوت پدر	زار می‌نالد و بر میکسوفت سر
کای پدر آخر کجاست می‌برند	تا ترا در زیر خاک کسی بسپزند
می‌برندت خانیه تنگ و زحیر	نی در او قالی و نی در وی حصیر
نی چراغی در شب و نی روز نان	نی در آن بسوی طعام و نی نشان
نی درش معمور و نی سقف و نه بام	نی در آن بهر ضیایی هیچ جام

۱- منطق‌الطیر - ص ۱۱۲.
 ۲- این داستان عیناً شبیه حکایتی است که Pamfilo در روز هفتم در دکاهون نقل می‌کند و شاعر انگلیسی Alexander Pope آنرا تحت عنوان January پنجم در آورده است.
 ۳- مثنوی مورد استفاده نگارنده چاپ مؤسسه نشر کتب اخلاقی دارالکتاب سیرجانی بوده است.

گفت جوچی با پدرکای ارجمند
 گفت جوچی را پدر ایله مشو
 این نشانها که گفت اویک بیک
 نی حصیر و نی چراغ و نی طعام

والله این را خانه ما می‌برند
 گفت ای بسایسا نشانها شنو
 خانه ما راست بی‌تردید و شک
 نی درش معمور و نه صحن و نه بام

(دفتر دوم، ص ۷۷)
 نتیجه‌ای که مولانا از این شعر می‌گیرد اینست: دلی که نهالی از نور کبریاست مانند این خانه و یا «جان چه‌رد» تنگ و تاریک و خالیست. گرچه حاصل اینگونه اشعار نتیجه‌ایست عرفانی، خود اشعار، چنانکه می‌بینید از طنز و انتقاد خالی نیست. در برخی دیگر از تمثیلات روسی طنزی عارفانه از نادانی مردم «تصورات محدودی که نسبت بخالق خود دارند» دیده می‌شود. مثلاً داستان چهار نفر عرب، ایرانی، ترک و روسی که همه می‌خواستند انگور بخرند ولی بزبانهای مختلف می‌گفتند و از جهل بر سر و روی یکدیگر می‌زدند، عقاید پیروان مذاهب مختلف را نسبت یکدیگر بیان می‌کند (دفتر دوم، ص ۱۹۵).

با این مقدمات می‌رسیم به افسانه‌های حیوانات در مثنوی که تعداد آنها خیلی زیاد است مثل: «حکایت سرد پقال و روغن ریختن لوطی» (دفتر اول، ص ۸ بعد)، «قصه آهو در آخسور خران» (دفتر اول، ص ۳۳ بعد)، «حکایت چغز و سوش» (دفتر ششم، ص ۶۵) و بسیاری دیگر. بعضی از این افسانه‌ها از کلیله و دمنه گرفته شده‌است و مولانا در آغاز آنها این نکته را متذکر می‌شود، مانند: «قصه نصیحیران» (دفتر اول، ص ۳۵ بعد)، «قصه رویاه و شیر و خر» (دفتر پنجم، ص ۶۰ بعد)، «حکایت خرگوشان که خرگوشی را بر سالت پیش قیل فرستادند» (دفتر سوم، ص ۶۹ بعد) و «قصه آبیگر و صیادان و آن سه ماهی که یکی عاقل و یکی نیم عاقل و یکی مغرور و ابله بود» (دفتر چهارم، ص ۵۷-۵۵). مولانا بشیوه خود آنها را می‌پردازد و داستانهای دیگری نیز در میان آنها جای می‌دهد و مطابق رشته بحثی که در آن جای بخصوص مثنوی مطرح است نتایج عرفانی و اخلاقی می‌گیرد. فقط بعضی از افسانه‌های حیوانات در مثنوی طنز آمیز است و بقیه بیشتر جنبه اخلاقی دارد. برای مثال از نوع اول می‌توان «قصه شتر و گاو و قوچ» (دفتر ششم، ص ۶۰ بعد) را نقل کرد که هسته علفی می‌یابند و قرار می‌شود آنرا به کسی که پیرتر است بدهند. گاو و قوچ هر کدام دروغهایی در باره روزگاران قدیم بهم می‌بافند و در این میان شتر بدون تعارف علف را می‌خورد، و می‌گوید که اثبات پیری او احتیاجی به دلیل ندارد. مثال دیگری که نقل آن در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد «حکایت افتادن شغال در خم رنگ و رنگ شدن وی و دعوی طاووس نمودن در میان شغالان» (دفتر سوم، ص ۱۹۸ بعد) است که در عین حال نشان می‌دهد مولانا چگونه از آن نتیجه‌گیری می‌نماید و دعوی الوهیت فرعون را شبیه کار آن شغال می‌سازد:

آن شغال رنگس رنگ اندر نوقت	بسر بناگوش سلامتگر بگفت
بنگر آخر در من و در رنگ من	یک صم چون من ندارد خود شمن
چو رنگستان گشته‌ام صد رنگ و خوش	سر سررا سجد کن از من سر مکش
کر و فر و آب و تاب و رنگ بین	فخر دنیا خوان سرا و رکن دین
مظهر لطف خدائی گشته‌ام	سوح شرح کبریا می گشته‌ام

ای شغالان هین سخوانیدم شغال
آن شغالان آمدند آنجا به جمع
جمله گفتندش چه سخوانیم هری
همچو فرعون سرصیح کرده ریش
او هم از نسل شغالان مادزاد

کی شغالان را بود چندین جمال
همچسو پروانه بگرداگرد شمع
گفت طاووس نر چون مستری
برتر از موسی پریاده از خریش
در خصم مالمی و جاهمی اوفتاد

مانند مثنوی، در آثار سعدی نیز حیوانات نقش مهمی دارند. سعدی از حیوانات بعنوان شخصیت‌های افسانه‌های خود استفاده می‌کند و در ضمن احساس و عواطف زیادی نسبت به آنها نشان می‌دهد. او این شعر فردوسی را سرلوحهٔ حیوان دوستی خود قرار می‌دهد:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت پر آن تربت پاک باد؛
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

دنیای سعدی دنیایی است سرشار از احساس نسبت به حیوانات. شبلی از حانوت‌گندم فروش ابلهان‌گندمی را به خانه می‌برد و چون می‌بیند موری سرگشته به هر طرف می‌دود و از لانهٔ خود بدرافتاده است، ابلهان را دوباره به جای اصلی باز می‌گرداند تا مور به خانهٔ خود برسد. یکی دریابان سگی تشنه و بیرون از رمق می‌یابد و کله را دلو می‌سازد و سیرابش می‌سازد. در راه سعدی بره‌ای می‌بیند که به خاطر احسان جوانی از عقب او روان بود. یکی رویهی بیدست و پای می‌بیند و در لطف و صنع خدا فرو می‌ماند، و چون می‌بیند که روزی رسان روزی او را می‌رساند می‌خواهد او هم کار نکند، ولی سعدی نشان می‌دهد که این رویه نادرستی است و باید کوشید و نان از عمل خویش خورد. در تمام این احوال یک نوع نزدیکی با احساس به عالم حیوانات در آثار شیخ بچشم می‌خورد.

طنز یکی از خصوصیات جالب نوشته‌های سعدی است و این‌گاهی در افسانهٔ حیواناتی که نقل می‌کند به چشم می‌خورد. هرچند که مثال‌های زیادی می‌توان داد، در اینجا بدو نمونه بسنده می‌کنیم، در قطعهٔ زیر داستانی وجود ندارد، ولی سعدی با بزرگ کردن علاقه و حساسیت شتر نسبت به موسیقی می‌خواهد از بیذوقانی که مخالف شور و سماع بودند انتقاد کند:

جهان پر سماعست و سستی و شور
ولیکن چه بیند در آئینه کور
نبینی شتر بسر نسوای عسرب
که چونش برقص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدسی را نباشد خر است
بوستان (باب سوم)

مثال دیگر افسانهٔ جانب و کوتاهیمست از گلستان که حکایت از بیعدالتیهای روزگار

۱- گلستان - چاپ مسکو ۱۹۵۹ ص ۷۱ - این داستان را بنوعی دیگر مولانا در مثنوی (دفتر پنجم، ص ۶۵) آورده است: «حکایت آن شخص که از ترس خویش را بخانه افکند روی زرد و تن لرزان. خداوند خانه پرسید چیست ترس تو؟ گفت خرمی گیرند، گفت تو خرنستی. گفت، تمیز بر خاسته است.» دو داستان دیگر که تاحدی لحن طنز آمیزی دارند عبارتند از:

یکی روستایی سقط شد خرش
علم کرد بر تانک بستان سرش
و دیگری:

یکی گربه در خانه زال بود
که بر گشته ایام و بد حال بود
(ص ۱۳۶).

سعدی می‌کند: «روایه را دیدند گریزان و افتان و خیزان کمی گفتش چه آفتست که موجب چندین مخافتست؟ گفتا: شنیده‌ام که شتر را به سخره می‌گیرند، گفت: ای سفیه شتر را با تو چه مناسبتست و ترا بدو چه مشابعت؟ گفت: خاموش که اگر حسودان بغرض گویند که این شترست و گرفتار آیم گرا غم تفریص من دارد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود مارگزیده مرده باشد.»

حافظ از داستان حیوانات استفاده زیادی نمی‌کند و در شعر غنایی او موردی برای تمثیل و افسانه‌رایی وجود ندارد، او بیشتر اسطوره‌های حیوانات که مثال شده و بین مردم شهرت دارند در اشعار خویش می‌آورد مثل: عشق بلبل به گل، نابستگی طوطی به آئینه و غیره. در یکی از مثنویهای خود به مطلع:

الا ای آهروی وحشی کجائسی؟
سرا با تست بسیار آشنایی

حافظ، مانند مجنون با آهوان صحراء، نزدیکی زیادی با این حیوان احساس می‌کند و تنهاروی و بیگمی خود را در حالات آن آهو مجسم می‌بیند. البته در این اشعار طنز و انتقادی وجود ندارد، ولی در غزلیات حافظ گه‌گاه تک تک بیت‌هایی پیدا می‌کنیم که در آنها از حیوانات برای انتقاد از مردم زمانه استفاده شده است:

مرغ زیر کت بدر صومعه اکنون نبرد
که نهاده است بهر مجلس وعظی داسی
و یا:

شیخیم بطنز گفت حرام است می‌سخور
گفتم بچشم، گوش به هر خر نمی‌کنم
و یا:

صوفی شهرین که چون لقمهٔ شبهه می‌خورد
پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
بگفته خواند سیر در حبیب‌السیور عمادالدین فقیه کرمانی، شاعر معاصر حافظ، «هرگاه نمازگزاردی گریه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را برکراست عمل می‌فرموده و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب می‌نمود» و حافظ را این ریاکاری و تظاهر واداشت تا بگوید:

ای کبک خوش خرام کجاسیروی بایست
غره ششو که گریه زاهد نماز کرد

به عقیدهٔ عده‌ای از محققین منظور حافظ یکی دیگر از معاصرانش بنام شیخ زین‌الدین علی کلاه شیرازی (متوفی ۷۸۰) بوده، چون «گریهٔ نمازخوان» متعلق به او بوده است. بهر تقدیر چنین ریاکاری و مقدس‌نمایی در عصر حافظ وجود داشته است.

با این شعر خواجه واضح است که توبت بیکی از جالب‌ترین آثار انتقادی هزل‌آمیز زبان فارسی یعنی هوشی و گزوه مولانا نظام‌الدین عبید زاکانی می‌رسد که او نیز از معاصرین حافظ بوده است. هوشی و گزوه را به اصطلاح انگلیسی‌ها می‌توان یک اثر Mock heroic (حماسهٔ مضحک) خواند که سبک آن تقلید مسخره‌آمیزی Parody از سبک شاهنامهٔ فردوسی می‌باشد. در این «حماسهٔ حیوانات» عبید با طنز بی‌نظیر و برندهٔ خویش سائوس و ریاکاری، حرص و آرزو و

۱- رجوع کنید به دیوان قصاد و غزلیات خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران ۱۳۴۸، ص ۹۱-۹۰.

دروغگویی اهل زمان خود را بیاد انتقاد می‌گیرد و دامنه انتقاد را از متظاهرين به دین‌داری به ظلم و تعدی شاهزادگان آن روزگار می‌کشاند. وصف ریاکاری‌گره و تظاهر به دین‌داری او مثل سایر قسمتهای داستان بطرز جالبی توصیف شده است:

گرچه آن موش را بکشت و بخورد	سوی مسجد بشد خراسانا
دست و رو را بشست و مسح کشید	ورد حلق را بخسواند دیانا
با آتھا که توبه کردم من	ندرم موش را بسنددانا
گریه میکرد توبه در مسجد	یا کسیریم و فسدیم و سبحانا
کار من توبه است و استغفار	ای خداوندگار رحمانا
بهر این خون ناصحی ای خلاق	من تصدق دهم دو من زانا
تو به بخشی گناهم ای غفار	از گنه گشته‌ام پشیمانا
در مکر و فریب باز نمود	تا بحدی که گشت گریانا

موشی که در نمازخانه گریه مخفی شده بود مزدگانی می‌برد که «گریه عابد شده، زاهد و مؤمن و مسلمانا» موشها به یمن این تغییر حالت هدیه‌های فراوانی بحضور گریه می‌برند، ولی او بمحض افتادن چشمش به موشها عهد خود را با خدای خویش از یاد می‌برد و پنج موش گزیده را می‌گیرد. موشها در شکایتی که به شاه خود می‌برند می‌گویند:

گریه کرده است ظلم بر ماها	تا شده عابد و مسلمانا
سالی بکدانه سی گرفت از ما	حال حصرمش شده فراوانا
این زمان پنج پنج سی گیرد	چون شده تائب و مسلمانا

اگر نگاهی به عصر عبید زاکانی بیندازیم خواهیم دید که وصف او از گریه‌های تقدس‌ساز آن روزگار مبالغه‌آمیز نبوده است. امیر مبارزالدین محمد در شیراز آنقدر در شکستن خم و ریختن شراب و بستن میخانه‌ها مبالغه کرد که ظرفای آن شهر بدو لقب «محتسب» دادند و خواجه حافظ نیز او را با همین لقب در غزلهای خویش مورد انتقاد قرار داده است. با این همه دینداری مبارزالدین محمد به حدی سفاک و فسی‌القلب بود که مؤلف «سناه بر حسب روایت یکی از نزدیکان او می‌نویسد: «وی هنگام تلاوت قرآن کتاب الهی را بیک سو می‌نهاد و برمی‌خاست و متعمر محکوم به قتل را با دست خود می‌کشت و بعد با کمال فراغت خاطر باز می‌گشت و به خواندن قرآن مشغول می‌شد».^۲ پسرش شاه شجاع از پدر سؤال کرد: «تاکنون چند نفر را بدست خود کشته‌ای؟» محمد کمی فکر کرد پاسخ داد: «هشتصد نفر»^۳ ملاحظه می‌کنید که با این خصوصیات مبارزالدین محمد چقدر به گریه عبید شبیه است.

فرق اساسی که عبید زاکانی با بیشتر شعرای هم‌دوره خود دارد اینست که با بی‌پروائی

۱- موش و گریه عبید در آخر پند اهل دانش و هوش بزبان گریه و موش تألیف شیخ بهایی نقل شده و با «موش و گریه» لطایف عبیدزاکانی چاپ عباس اقبال، ۱۳۳۴، فرق دارد. در اینجا از کتاب سابق‌الذکر، چاپ فرج‌الله‌ذکی الکردی المریوانی مصر ۱۳۴۶ استفاده شده است.

۲- رجوع کنید به فارسنامه ناصری ص ۵۷.

۳- حافظ شیرین سخن نوشته محمد معین، تهران ۱۳۱۹، ص ۲۳۱.

خاصی مفسد اجتماع عصر خود را برملا می‌کند. دیش ناعه، حکایات فلاسی و عربی، تعویفات و بیش از همه: اخلاق‌الاشراف تصویر طنزآمیزی از آن روزگار می‌کشند. عبید در ضمن بدینی نسبت به اجتماع مثل اکثر افسانه نویسان و طنزنویسان در ته دل امیدوار است که روزی هم‌عصران بی‌بند و بار و غیراخلاقی‌شان اصلاح شوند، بدین جهت هرگز نتیجه اخلاقی را از نظر دور نمی‌دارد. او نیز مثل رابرت هنریسون اسکاتلندی و یا ابن یمن فریوسدی، شاعری نیست که جیره‌خوار امیران باشد و مثل ظهیر فارابی چالوسانه بگوید:

نه کرسی فلک نهادندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
عبید زاکانی هزل و طنز را وسیله‌ای برای احقاق حق از طبقه قدرتمند می‌داند و در «ساله صد پند می‌گوید: «هزل را خوار مدارید و هزالان را به چشم حقارت سنگرید.» می‌گویند عبید روزی قصیده‌ای برای امیری گفته بود و قصد داشت آنرا در حضورش بخواند. حاجب امیر مانع می‌شود که او با دلقک خود مشغول تفریح است. عبید ناراحت شده و قطعه زیر را فی‌البدیهه می‌سراید. شاید این داستان حقیقت نداشته باشد ولی خود آن بازتابیست از احساسات سازنده آن نسبت بوضع اجتماعی و نابسامانیهای آن روزگار:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو سخرگی پیشه کن و بطربی آموز
تا داد خود از کهنتر و سهرت بستانی

عبید در یکی از ترجیع‌بندهای خود مجلس شراب را بر مجلس وعظ برتری داده و از صوفیان «بی‌عقل و هوش» که از بی‌صید چون گریه‌ای مترصد موش هستند انتقاد می‌کند. بدتها پس از او به تقلید از موش و گریه او اثر دیگری بهمین نام نگاشته شد که در آن گریه شیخی است متعصب، خشک‌ساز و سختگیر و موش صوفی‌ایست تا حدی روشنفکر و باذوق. این اثر منشور که داستانها و اشعار زیادی از شعرای معروف دارد بنام بهاء‌الدین عاملی معروف به شیخ بهائی در تهران و مصر چاپ شده است، ولی سجتبی سنوی در مقاله‌ای که در مجله یفما (سال هفتم شماره ۸/۱۳۳۶) نوشته است عالم بزرگ شیعه ملا محمد باقر مجلسی را مؤلف آن می‌داند. چندی پیش گریه گذرش به حجره طالب علمی افتاده و بعلت گرفتن موشها مورد علاقه او واقع شده است. گریه می‌گوید: «طلبه هر روز مرا غناظ در خاک کردن و پنهان کردن تعلیم می‌کرد و هم‌چنین تعلیم بعضی کلمات در اصول و فروع می‌داد. نمی‌بینی که ما گریه‌ها مومو می‌کنیم و به مد و تشدید می‌گوییم. دیگر بسیار مسئله‌های شرعی یاد گرفتیم.»^۲ موش نیز از مسئله‌های شرعی عاری نیست و چندسال قبل در بقعه شیخ سعدی مجاور بوده و صوفی شده است. چون صوفیان چرخ می‌زند و هوهو می‌کند و در تصوف مهارت تمام دارد. لحن موش که گرفتار گریه شده است همیشه خاضعانه است. مثلاً می‌گوید: «ای شهریار، از رأی و دانش شما

۱- در شناخت عبیدزاکانی - نوشته نصرالله داودی، از انتشارات سازمان پگاه مشهد - ۱۳۴۴

ص ۹۱-۹۳

۲- پند اهل دانش و هوش بزبان گریه و موش، چاپ مصر، ص ۲۷. و کلیات شیخ بهایی بکوشش غلامحسین جواهری - از انتشارات کتابفروشی سنایی. در مورد دموش و گریه دیگر یکی بقلم کیوان از شعرای دوره محمد شاه و دیگری از اسمعیل چرک رجوع کنید بحاشیه صفحه و از کلیات شیخ بهایی.

بعید است که چون من حقیری شما را باید نصیحت کنم. اما چون لازم می‌آید و علاجی نیست باید بگویم که تصوف و پرهیزکاری از خصایص ادیان و مذاهب است و من آنرا در تو نمی‌بینم.^۱ گریه را دلایل، اشعار و قصه‌های بوش در دفاع از تصوف قانع نمی‌کند و او را می‌خورد. این اثر تصویر طنزآمیز است از تعصبات و کشمکشهای بی‌مقلانه بین متشرعین و متصوفین در دوره صفوی که هر دو طرف را از درک مفهوم واقعی مذهب، اخلاق و انسانیت باز می‌داشت. و شاید این بیت مولوی حق مطلب را بطوری ادا کند که می‌گوید:

سخت‌گیری و تعصب خاصی است تا چنینی کارخون آشامی است

در دوره تیموریان و صفویه و همچنین در دربار سلاطین گورکانی هند تعداد زیادی مثنوی بتقلید مثنوی مولوی، بوستان سعدی، ویا آثار عطار و سنایی در تصوف و اخلاق نگاشته شد که شبلی نعمانی در شعرا المجمع (چاپ فارسی، ج ۵، ص ۱۴۱ - ۱۴۰) نام پنجاه و نه اثر مختلف را بعنوان مثال می‌برد. در اکثر اینها مانند مثنویهای اسیر خسرو دهلوی و جاسی به افسانه‌های حیوانات برسی خوریم که همیشه یک نتیجه اخلاقی از آنها گرفته می‌شود، ولی جنبه انتقاد آمیخته به طنز در آنها کم است. برای مثال می‌توان بعضی از افسانه‌هایی که جاسی در هفت اورنگ خود آورده ذکر کرد: در سلسله الذهب سگی استخوان بدهان بر لب جزیری می‌رسد و در آب عکس خود را می‌بیند چون فکر می‌کند که سگ دیگری در آنجاست؛ می‌خواهد استخوان او را برآید، و در نتیجه مال خود را نیز از دست می‌دهد. در محفة الاحوال زاغی راه رفتن کبک را تقلید می‌کند و بی‌آنکه موفق شود راه و روش خود را نیز فراموش می‌کند. در سبعة الابرار حکایت ماهیانی نقل می‌شود که: «گوهر حیات در جستجوی دریا باخند و تا بدخشکی در نیفتادند قدر دریا را نشناختند.» گرچه در دیگر اشعار جاسی گاهی انتقاد از صوفیان ظاهری و زاهدان ربایی بالحنی طنزآمیز دیده می‌شود، ولی اغلب این افسانه‌ها پیش از طنز به نتیجه و درس اخلاقی توجه دارند.

از این نوع افسانه‌ها مثالهای زیادی می‌توان ذکر کرد، ولی در اینجا تنها به نقل شعری از مثنوی شاپور و شهناز تألیف زین‌الدین جنتی از شعرای دوره صفویه اکتفا می‌کنیم که خود افسانه زیبایی است:

شبی بازی به بازی گفت در دشت	که تا کی کوه و صحرا می‌توان گشت
بیا تا سوی شهر آریم پرواز	که با شهزادگان باشیم دمساز
به شهباز شمع کافسوری گدازیم	به روزان با شهبان نخچیر بازیم
جوایش داد آن باز نکسو رای	که ای نادان دون همت سراپای
تمام عمر اگر در کوهساران	جفای برف بینی جور بازان
کشی در هر نفس صدگونه خواری	ز چنگال عقابان شکاری
بسی بهتر که در تخت زراندود	دسی محکوم حکم دیگری بود. ^۲

در قرن نوزدهم شاعرانی چون شهاب ترشیزی، یغمای جندقی و قآنی قدرت طنز نویسی داشتند ولی ستاخانه از آن روح عالی اجتماعی بی‌بهره بودند که زشتیها و پلیدیهای عصر خود

و بیرونی‌های معاصریشان را ببینند و با قلمی انتقادگر تضاد عمیق وضع موجود را با یک زندگی سرفه و عالی ترسیم نمایند و شوقی برای بهتر شدن در مردم ایجاد کنند. قآنی گاهی با قلمی شیوا گرفتاری خویش را بین دو مادرزن خود شرح می‌دهد و یا سلابی سطحی و بی‌علم را بر روی منبر وصف می‌کند که مردم را می‌فریبد، ولی اینگونه آثار استثنایی است و او نیز مانند یغما و شهاب با کلماتی نازیبا دشمنان خود را می‌کوبد و طنز اجتماعی را تبدیل به هجو شخصی می‌کند. یکی از شعرای معدودی که در دوره قاجار تعهدی نسبت به اجتماع احساس می‌کرد ابونصر فتح‌الله خان شیبانی کاشانی بود که زندگی پر فراز و نشیبی داشت و سختیهای زیادی کشید و مدت‌ها در تبعید بسر برد. بگفته هرمان اته^۱: «او یکی از هوشمندان واقعی و نماینده مسلک بدینی است و این روحیه او از بدینی هوای محیط اروپایی استشراق شده است... در اشعار او یک نوع لحن اعتراض و اعتزال مشهود است که در دل نفوذ می‌کند و اساس آن طالع غم‌انگیز خود شاعر است.» از اشعار معدودی که شیبانی در آنها از حیوانات برای نمایاندن نابسامانیهای عصر خود استفاده می‌کند اشعار زیر هستند:

بیشه‌ای نغز همی بینم و هر گوشه او	شیرها خفته و روباهان در کر و فرند
شیر کسی پسر بچنبد گه‌گاه دسی	لیک از این جنبش او هیچ حسابی نبرد
سخت روزا که در این بیشه به هر جا سرغیست	این شغالان ببردند و بخورند!... ^۲

دوره مشروطه عصر آگاهی سیاسی بود و با ظهور نویسندگانی چون دهخدا، اشرف گیلانی، ادیب‌الممالک، بهار و غیره، تحت تأثیر روزنامه انتقادی ملانصرالدین که اشعار طنزآمیز طاهرزاده صابر را نشر می‌داد، ادبیات طنزی ایران حیاتی تازه یافت، و بر اثر انتشار روزنامه‌های متعدد در تهران و شهرستانها و خارج از ایران اشعار انتقادی مطبوعاتی نیز رواجی فوق‌العاده پیدا کرد. در آثار این دوره، نویسنده وضع موجود اجتماعی را بطور مستقیم مورد حمله قرار می‌داد و با لحنی طنزآمیز و با کشیدن تصویری کاریکاتور مانند از شیوه‌های مردم و یا حکومت از آنها تنقید می‌کرد. در این میان از افسانه‌های حیوانات استفاده می‌شد. یکی از نمونه‌های جالب روزنامه‌های این دوره حشرات الارض است که نمونه‌های فراوانی از افسانه‌های حیوانات با محتوای سیاسی دارد. ولی بطور کلی تعداد این نوع افسانه‌ها نسبتاً کمتر از اشعاری است که جنبه انتقاد مستقیم دارند.

وضع سیاسی ایران و زورگیری روس و انگلیس نسبت به ملت ایران یکی از موضوعات است که بکرات موضوع طنز شعرای این دوره قرار می‌گیرد. میرزا محمدصادق خان ادیب‌الممالک که از شعرا و روزنامه‌نگاران روشنفکر صدر مشروطیت بود تجاوزات روسها را نسبت به ایران چنین وصف می‌کند:

چون بره بیچاره بچوپانش نیوست	از بیم بصحرا در نه خفت و نه بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست	شده بره ما طعمه آن خرس زبردست
افسوس بر آن بره نوزاده سرست	فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار. ^۳

۱- هرمان اته - تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضا زاده شفق - تهران ۱۳۳۷.

۲- به نقل از: از صبا تا نیما - تألیف یحیی آرین پور، ج اول، تهران، ۱۳۵۱ ص ۱۴۴.

۳- به نقل از: از صبا تا نیما، ج اول - ص ۱۴۴.

اشرف گیلانی، که اغلب اشعار طنزآمیز طاهرزاده صابر را بشعر فارسی ترجمه می‌کرد و در روزنامه خود بنام نسیم شمال نشر می‌داد، وضع ایران را از زبان خروسی چنین وصف می‌کند:

میخواند خسروسی به شهبان قوقلیتو
می‌گفت که ای فرقه سستان قوقلیتو
کو بهمین و کو رستم دستان قوقلیتو
آوخ که خزان زد بگلستان قوقلیتو
فریاد ز سرمای زمستان قوقلیتو

.....
.....
ای وای ز بدبختی دهقان قوقلیتو
تف باد باین غیرت و ایند فتر معکوس
قزوین شده جولانگه روسان قوقلیتو
کوهندوسمرفندوجه شد بابل وزابل^{۱۹}
.....
.....
عریان و برهنه همه اطفال دهاتسی
اف باد باین زندگی و طالع سنجوس
افسوس که تبریز شده دستخوش روس
کو بلخ و بخارا و چه شد خبوه و کابل
سیرزاده عشقی نه تنها نسبت به معاصرین خود بلکه نسبت بنوع بشر بدبینی عجیبی
دارد. در «نکوهش نوع بشر» او را با انواع و اقسام حیوانات مقایسه می‌کند و باز آنها را
بهرتر می‌یابد:

طبیعت ز میمون دمی کم نمود
سپس ناسرا ناش آدم نمود
اگر آدمیت بر این بی دمی است
دمی کو که من عارم از بی دمی
عشقی در شعری دیگر بنام «کا کا عابدین و یاسی دزد» تجاوزکاری انگلستان و
قرارداد وثوق الدوله را بوسیله داستانی وصف می‌نماید. در قاسم آباد کردستان دزدی بود بنام
یاسی که مردم از دستش راحتی نداشتند. بالاخره کا کا عابدین راه او را آب پاشی می‌کند تا
جای پای یاسی معلوم شود. او نیز سوار خری شده بسراغ خم شیره کا کا عابدین می‌رود.
کا کا عابدین که اثر دست یاسی را بر روی خم می‌بیند متحیر می‌ماند:

دست دست یاسی و پا پای خسر
منکه از این کار، سر نارم بدر
ایرج میرزا نیز که از شاعران مهم طنزنویس ایرانست، موضوع «سازش روس و انگلیس»
را چنین توصیف می‌کند:

گویند که انگلیس با روس
عهدی بسته است تازه اسمال
کاندر پلتیک هم در ایران
زین پس نکنند هیچ اهمال
افسوس که کافیان این ملک
بنشسته و فارغند از این حال
کنز صلح میان گریه و سوس
بسر باد رود دکان بقال^{۲۰}
ایرج میرزا بعضی از افسانه‌های لافوتن را بشعر فارسی ترجمه کرده است، مثلاً «شیر و
موش»، «کلاغ و رویاه»، «دو صیاد» و «دو موش»^{۲۱}. او بعضی افسانه‌های دیگر نیز دارد که
شاید از منابع دیگری گرفته است. مثلاً: دریشه‌ای ساکیانی لانه دارد و کردی تخم‌های او را
می‌برد. ساکیان شکایت به شیر که پادشاه بیشه است می‌برد، و این جواب شاهانه راسی شنود:

- ۱- شعر و مطبوعات جدید ایران، ادوارد براون، ص ۲۳۵-۲۲۹. (متن انگلیسی).
- ۲- دیوان ایرج میرزا، باهتمام محمد جعفر محبوب، ص ۱۸۷.
- ۳- کلیات دیوان ایرج میرزا، کتابخانه مظفری، به ترتیب حکایات مزبور در صفحات ۱۱۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳ درج شده‌اند.

گفت چرا ساکیان شدی نشدی شیر
تا نتوانند خلق تخم ترا خورد^{۲۲}
در قطعه‌ای دیگر بنام «قوچ» سلی را که بدون دلیل با یکدیگر می‌جنگند بدو قوچ
تشبیه می‌کند که با هم بر سر هیچ و بوج سرافعه می‌کنند و صلح جهان را بهم می‌زنند.^{۲۳}
ملک اشعراى بهار نیز اشعار انتقادی طنزآمیز زیادی دارد و فقط معدودی از آنها به
حیوانات مربوط می‌شود. بهار که در قطعه «کبوتران من» با لحنی سردم‌گريزانه از اوضاع زمان
خویش شکایت می‌کند و دیدار کبوتران را به «از دیدن مردان برزن» می‌داند، با لحنی تلخ و
طنزآلود آشننگی اوضاع تهران را در حدود سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۲ هنگام تغییر کابینه مستوفی-
السمالک که سیاستون مختلف بجان یکدیگر افتاده و بازار مرده‌باد و زنده‌باد سخت رواج داشته،
در شعری بنام «محشر خر» توصیف می‌کند. در سال ۱۲۹۴ هنگامیکه بهار به اصرار ماسورین
خارجی به خراسان تبعید و سپس مدت ششماه در بجنورد زندانی می‌شود، شرح زندان و «کیکانی
(که بغارت تن او) لشگر می‌آورند» در قطعه‌ای به نام «کیک نامه» وصف می‌نماید. لشگر کشی
کیکان و جنگ آنها با لحن حماسی مضحکی شرح داده شده است، که یادآور لحن موش و گربه
عبید زاکانی است.

در دوره نزدیک بزمان ما شاعری که استفاده قابل ملاحظه‌ای از افسانه حیوانات کرده
است پروین اعتصامی می‌باشد. هنر پروین در عین حال که از افسانه‌سرایان اروپایی بهره برده
است ریشه اصیل ایرانی دارد و داستانهای اخلاقی او بستگی زیادی به آثار سولوی و سعدی
دارند. منظره، که از زمان اسدی طوسی در ادبیات فارسی سابقه داشته در دست این شاعره
باذوق و پراحساس رنگ دیگری گرفت، پروین در مناظرانی چون «دزد و قاضی» و «دو قطره
خون» بسیاری از دردهای اجتماعی را مطرح می‌سازد. در بسیاری از افسانه‌های او نیز یک نوع
مناظره و یا گفتگو بین حیوانات مختلف و حتی اشیاء وجود دارد. مثلاً در «گرگ و سگ» گرگ،
سگ گله را دعوت بهمکاری می‌کند، ولی جواب می‌شود: «که رهزنی تو و من نام پاسبان دارم». حتی
بعضاً در اشعار او اسم معنی شخصیت افسانه می‌شود مثل افسانه «اسید و ناسیدی» که با
یکدیگر مناظره می‌کنند. در اشعار پروین حیوانات تنها سمبلی برای انسانهای مختلف نیستند.
بلکه رؤفت زنانه و حیواندوستی بیحد شاعره، آنها را نیز موجوداتی با احساس و قابل ترحم
می‌سازد. مثلاً در «آشیان ویران» سرغی به تیر صیادی از پای درمی‌آید و ملعبه دست کودک
نادانی می‌گردد و جوجه بی‌پناه او نیز از گرسنگی می‌میرد. این قصه علاوه بر آنچه می‌گوید
می‌تواند نشان‌دهنده سختی‌های زندگی یتیمی باشد که مادر یا پدرش بر اثر سانحه‌ای از میان
می‌روند و در اجتماع کسی نیست که از او مواظبت کند. بطور کلی افسانه‌ها، و یا می‌توان گفت
قسمت اعظم اشعار پروین جنبه اجتماعی و اخلاقی دارند، گرچه در قطعاتی نظیر «اشک یتیم»
«محسب و ست» و «دزد و قاضی» طنزی تلخ و قوی بچشم می‌خورد.

در شعر جدید فارسی نقش حیوانات از میان نرفته است و برای مثال «سرغ آمین»
نیما و «قصه شهر سنگستان» و «سگها و گرگها» ی اخوان ثالث را می‌توان نام برد که در هر یک
بنحوی از حضور حیوانات استفاده شده است.

- ۱- ایضاً - ص ۱۹۲
- ۲- ایضاً - ص ۱۵۲
- ۳- دیوان بهار - ج اول ص ۳۶۸.

قطعه اخیر با برداشتی جدیدتر و اجتماعی‌تر از «شاندر پتوفی» همان موضوع شعر «دو باز» زین‌الدین جنتی را پیش می‌کشد. در سالهای اخیر داستانهای کودکان که از قرن نوزدهم در اروپا کم‌کم حائز اهمیت گشته، بتدریج رشته خاصی در ادبیات جهان گردیده است، در ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است و بسیاری از افسانه‌های قدیم فارسی برای کودکان بازنویسه شده‌اند. این شاخه جدید از درخت کهن افسانه جدا شده، رشد قابل توجهی یافته است. در ضمن عده‌ای از نویسندگان نیز به سبک گذشته‌گان افسانه‌هایی نوشته‌اند تا هم کودکان به آنها راغب شوند و هم برای بزرگان آموزنده باشد. از میان مثالهای زیادی که می‌توان از آثار سالهای اخیر داد، شاید موفق‌ترین آنها ماهی سپاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی باشد.

□

حاجی موریه و قصه استعمار

هما ناطق

همه کسانی که سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را خوانده‌اند شاید در این نظریه با استاد مینوی هم عقیده باشند که «اگر آن را نخوانده‌اید حتماً بخوانید و اگر هم خوانده باشید به یک بار دیگر خواندنش می‌ارزد»^۱. بگوسگوی خوانندگان بر سر این بوده و هست که برخی این داستان را به جیمز موریه انگلیسی نسبت می‌دهند، برخی هنوز معتقدند که موریه آن را از روی یک متن فارسی به انگلیسی برگردانده است. برخی ترجمه فارسی کتاب را از میرزا حبیب اصفهانی می‌دانند. برخی دیگر از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی. برخی قهرمان داستان را میرزا ابوالحسن خان ایلچی فرض می‌کنند، برخی حاجی بابا افشار و دیگران. در هر حال امروز شاید بتوان به یاری اسناد و مدارک نوین، مسأله حاجی بابا را بار دیگر عنوان نمود و روشن ساخت که اصولاً منظور نویسنده از نوشتن این داستان چه بوده است؟ آیا داستان حاجی بابا بگفته استاد مینوی تصویر است «از نمونه‌های بارز طبقات مختلف ایران در عهد فتح‌علیشاه»^۲ یا اینکه شرح جاه‌طلبی و ارتقاء و قدرت‌یابی طبقه ایست خاص؟ سرگذشت محکومین و ستم‌دیدگان است یا داستان حکام و ستم‌گران؟ سرگذشت حاجی بابای اصفهانی است یا سرگذشت جیمز موریه انگلیسی؟ قصه جهل و اماندگی شریقیان است یا قصه استعمار غریبان؟

داستان حاجی بابا از سرگذشت جوانی آغاز می‌گردد که دکان دلاکی پدرش کربلائی حسن را ترک می‌گوید. با اینکه خود او «درسی و سه چشمه کار دلاکی بسر آمده» و در «مشت مالی و کبسه کشی و قولنج کشی و لیف و صابون» از پدر ماهرتر گذشته، با اینحال هوای سفر در سر با

۱- مجتبی مینوی، حاجی بابا و موریه در «پانزده گفتاد»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۸۳
۲- ایضاً. همان ص.